

بررسی تطبیقی فطری بودن اخلاقیات از دیدگاه شهید آیت‌الله مطهری و آیت‌الله جوادی آملی

زهرا خدادادی سریزدی* | بهروز محمدی منفرد** | سعید رهبری شمیرانی***

چکیده

این مقاله به بررسی تطبیقی دیدگاه‌های شهید آیت‌الله مطهری و آیت‌الله جوادی آملی، درباره «اخلاق فطری» می‌پردازد. هر دو محقق، با اتکا به قرآن کریم و در تقابل با نسبی‌گرایی اخلاقی، اخلاق را ریشه‌دار در فطرت الهی و تغییرناپذیر انسان می‌دانند. اشتراک بنیادین آنان، طرد نظریه «حسن و قبح عقلی» به عنوان میراث فلسفه یونان و تأکید بر جهان‌شمولی گزاره‌های اخلاقی است. با این حال، در تبیین سازوکار و مبانی معرفت‌شناختی فطرت اخلاقی تمایزات ظریفی دارند. شهید آیت‌الله مطهری با نگاهی جامع‌نگر و عمل‌گرا، اخلاق را امتداد «حقیقت عبودیت» و مبتنی بر «گرایش‌های فطری» ذاتی مانند حقیقت‌جویی، زیبایی‌طلبی و کرامت نفس می‌داند. از دیدگاه وی، وجدان اخلاقی پیش از استدلال‌های عقلی در انسان فعال است و اخلاق با «خودآگاهی عملی» و کارکرد اجتماعی آن پیوند می‌خورد. او با تشبیه انزجار از دروغ به حس گرسنگی، اخلاق را به زیست‌جهان انسانی پیوند می‌زند. در مقابل، آیت‌الله جوادی آملی محور را بر «تجرد نفس» و «سلوک شهودی» می‌گذارد. از نگاه ایشان، فعل اخلاقی تنها در پرتو «ادراک حضوری» محقق می‌شود که موجب زدودن حجاب‌های ظلمانی و تعالی روح به سوی «کمال تجردی» می‌گردد. در این دیدگاه، شناخت اخلاقی بیشتر یک مکاشفه باطنی است تا یک فرآیند استدلالی. در نهایت این دو دیدگاه نه در تقابل، بلکه به عنوان دو رویه مکمل یک حقیقت واحد هستند. رویکرد شهید آیت‌الله مطهری با تمرکز بر «کارکرد اجتماعی اخلاق» و نگاه آیت‌الله جوادی آملی با محوریت «غایت‌شناسی وجودی»، جامعیت نظریه فطرت در اسلام را آشکار می‌سازد و الگویی بی‌بدیل در برابر نظام‌های اخلاقی سکولار ارائه می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: فطرت، اخلاق، اخلاق فطری، مطهری، جوادی آملی.

* کارشناسی ارشد روان‌شناسی مثبت‌گرا (z.khsariazi@gmail.com)

** استادیار گروه اخلاق اسلامی دانشکده معارف و اندیشه اسلامی دانشگاه تهران (muhammadimunfared@ut.ac.ir)

*** دانشجوی دکتری گروه اخلاق اسلامی دانشکده معارف و اندیشه اسلامی دانشگاه تهران. (srahbarish@yahoo.com)

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۰۴؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۶/۲۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۸/۱۰؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۱/۰۷)

□ خدادادی سریزدی، زهرا؛ محمدی منفرد، بهروز؛ رهبری شمیرانی، سعید (۱۴۰۴). بررسی تطبیقی فطری بودن اخلاقیات از دیدگاه شهید آیت‌الله مطهری و آیت

الله جوادی آملی، فصلنامه اخلاق و حیانی، ۴ (۳۷)، ۲۶-۷. | doi: 10.22034/re.2026.527124.2077

طرح مسأله

اخلاق اسلامی به مثابه دانشی که رفتار انسان را در پرتو رابطه‌اش با خداوند سامان می‌دهد، همواره بر دو پرسش بنیادین استوار است: نخست آنکه «مبانی الزام‌آوری اخلاق چیست؟» و دوم آنکه «آیا گزاره‌های اخلاقی ریشه در سرشت تغییرناپذیر انسان دارند؟». در جهان معاصر که نسبی‌گرایی اخلاقی به چالشی جدی در فلسفه اخلاق تبدیل شده، بازخوانی نظریه «فطرت» (به‌عنوان خمیرمایه مشترک انسان‌ها) در اندیشه اسلامی، نه تنها پاسخگوی این پرسش‌هاست، که الگویی بدیل در برابر نظام‌های سکولار ارائه می‌دهد. در این میان، شهید مرتضی مطهری و آیت‌الله جوادی آملی (زید عزه) به‌عنوان دو اندیشمند برجسته حکمت متعالیه، با اتکا به قرآن کریم، نظام اخلاقی خود را بر محور «فطری بودن اخلاق» بنا نهاده‌اند. اگرچه هر دو در اصل فطری بودن اخلاق هم‌داستانند، اما در تبیین سازوکار آن، تفاوت‌های ظریفی دارند که بررسی تطبیقی این تمایزات، غنای نظریه اسلامی فطرت را آشکار می‌سازد.

شهید آیت‌الله مطهری با نگرشی جامع‌نگر، اخلاق را امتداد «حقیقت عبودیت» در نهاد آدمی می‌داند و در آثار متعددی چون «فلسفه اخلاق»، «عدل الهی» و «انسان کامل»، استدلال‌هایی برای اثبات ذاتی بودن اخلاق ارائه کرده است: از جمله ذو مراتب بودن نفس انسان (تعامل «نفس طفیلی» حیوانی با «نفس اصیل» الهی)، پیوند ناگسستنی کرامت انسانی با فضایل اخلاقی، و نقش خودشناسی به‌مثابه موتور محرک نهاده‌ساز اخلاق. از دیدگاه وی، فطرت اخلاقی چنان با روح انسان عجین است که حتی پیش از استدلال‌های عقلی، از طریق وجدان بیدار درک می‌شود: «همان‌گونه که گرسنگی، فطری‌ترین نشانه نیاز بدن به غذاست، انزجار از دروغ نیز فطری‌ترین نشانه سلامت روح است» (مجموعه آثار، ج. ۲۲، ص. ۵۵۰). این نگاه عمل‌گرایانه، اخلاق را از قلمرو انتزاع خارج کرده و به زیست‌جهان انسانی پیوند می‌زند.

در سوی دیگر این منظومه فکری، آیت‌الله جوادی آملی با تکیه بر زیرساخت‌های عرفانی حکمت متعالیه، محوریت را به «تجرد نفس» می‌دهد. در تفسیر ایشان، فعل اخلاقی تنها هنگامی تحقق می‌یابد که موجب زدودن حجاب‌های ظلمانی از روح و تعالی به سوی «کمال تجرّدی» گردد. برخلاف شهید آیت‌الله مطهری که بر «گرایش‌های فطری» (حقیقت‌جویی، زیبایی‌طلبی، پرستش) تأکید دارد، آیت‌الله جوادی آملی شناخت اخلاق را محصول «ادراک حضوری» و الهام الهی فجور و تقوا می‌داند: «همان‌گونه که چشم، رنگ‌ها را بی‌واسطه می‌بیند، دل نیز حسن عدالت را بی‌واسطه

درمی یابد» (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص. ۴۷). این تمایز معرفت شناختی، نقطه عزیمت تفاوت این دو نظریه است: برای مطهری، فطرت اخلاقی در گرو «خودآگاهی عملی» است، حال آنکه جوادی آملی آن را در «سلوک شهودی» جست و جو می کند.

اشتراک بنیادین هر دو دیدگاه، طرد «حسن و قبح عقلی» به مثابه میراث بیگانه فلسفه یونان است. هر دو با استناد به آیه فطرت (روم/۳۰)، نسبی گرایی اخلاقی را نفی کرده و اخلاق را جوهری همگانی و تغییرناپذیر می دانند. اما پرسش محوری اینجاست: آیا این دو خوانش مکمل یکدیگرند یا در تقابل؟ این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و با واکاوی آثار کلیدی دو اندیشمند به بررسی جواب این سوال می پردازد. در مورد پیشینه پژوهش های صورت گرفته در این راستا نیز لازم به ذکر است که به صورت تطبیقی کاری در زمینه مقایسه نظر این دو اندیشمند صورت نگرفته بود و در زمینه فطری بودن اخلاقیات و اخلاق فطری یک پژوهش با عنوان «قرآن و توجیه اخلاق فطری» موجود بود. در مورد نظر علامه طباطبایی در این زمینه نیز پژوهشی صورت گرفته بود، ولی در زمینه نظر این دو اندیشمند در این زمینه پژوهشی یافت نشد.

اخلاق از دیدگاه شهید آیت الله مطهری و آیت الله جوادی آملی

قبل از ورود به دیدگاه شهید آیت الله مطهری در باب اخلاق لازم است با تعاریف آن آشنا شویم: در معنای لغوی، اخلاق جمع «خُلُق» است که به معنی سرشت، طبیعت، خوی و باطن به کار می رود که خُلُق به سیرت و خصوصیات انسانی حاکی از ویژگی های باطنی که با چشم قابل رویت نمی باشد اطلاق می شود و خُلُق به شکل و صورت ظاهری آدمی که با چشم ظاهری قابل رویت است گفته می شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص. ۱۵۸). فیلسوفان و متفکران مسلمان نیز نفس مجرد انسان را حقیقت آدمی به شمار می آورند که تمامی افعال آدمی از آن نشأت می گیرد؛ بنابراین ثبوت فضائل و دفع رذائل از نفس مجرد را موضوع علم اخلاق برآورد کرده اند و لذا غافل از تاثیر رفتار و افعال آدمی بر فضایل و رذائل نبوده و لذا بر رفتار و افعال خود به صورت دائم مراقبت دارند (نراقی، ۱۳۸۵، ص. ۴۶). شهید آیت الله مطهری در تعریف اخلاق می گوید: «اخلاق یعنی مجموعه ای از سجایا و ملکات اکتسابی که آدمی به عنوان اصل اخلاقی آن را می پذیرد».

در نگاه بر نظریات اندیشمند بزرگ علامه جوادی آملی، گزاره های اخلاقی دارای ویژگی هایی هستند، یعنی مانند گزاره های پزشکی، گزاره های اخلاقی نیز مبتنی بر واقعیت می باشد نه سلیقه صرف؛ پس ایشان در دیدگاه اخلاقی خود بر این باور هستند که وقتی از نظر اخلاقی چیزی خوب

است یعنی آن چیز در مجرد واقعی نفس انسان اثر مثبت دارد؛ بنابراین گزاره‌های اخلاقی متکی به مجرد نفس انسان می‌باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص. ۲۸). به این معنا که روح انسان در عالم ماده محجوب به حجاب‌های ظلمانی و نورانی می‌شود که غایت و هدف در انسان برطرف کردن حجاب‌ها و رهایی از آنها می‌شود؛ لذا کاری اخلاقی است که موجب مجرد و رهایی واقعی انسان از حجاب‌هاست؛ یعنی در کمال حقیقی انسان تاثیرگذار باشد.

در دیدگاه شهید آیت‌الله مطهری نفس انسان ذو مراتب است؛ یعنی یک مرتبه‌ای از نفس، همان بعد حیوانی انسان است که با حیوانات همسان است و همواره امیال و خواسته‌های طبیعی انسان را برآورده می‌کند. مرتبه اصلی انسان این مرتبه نیست، بلکه این نفس، نفس طفیلی انسان محسوب می‌شود. اما مرتبه اصیل نفس انسان که به تعبیر قرآن شعبه‌ای از روح الهی است، همان نفس اصیل یا خودی را شامل می‌شود که ابعاد عالی انسانی و اراده اخلاقی را شامل می‌شود (مطهری، ۱۳۷۴، ص. ۱۶۷). به بیانی دیگر، نفس انسان دارای دو مرتبه می‌باشد که یکی را ناخودی یا طفیلی می‌نامند که تابع امیال است و دیگری را خودی یا اصیل می‌نامند که اخلاق و عقل آدمی را شامل می‌شود. بنابراین وقتی انسان احساس شکست می‌کند که بر اساس نفس طفیلی و ناخودی خود عمل می‌کند و زمانی انسان احساس پیروزی می‌کند که بر اساس غلبه نفس اصیل یا خودی عمل کرده باشد؛ لذا نفس واقعی انسان که تمام امیال و طبیعت‌ها در اختیار اوست، همان نفس خودی و اصیل می‌باشد (ر.ک: همان، ص. ۱۶۹-۱۷۴). از طرفی، شهید آیت‌الله مطهری رابطه میان بدن و نفس را با تحلیل عقل عملی و نظری بیان می‌کند. بر مبنای نظر ایشان، برای آنکه نفس به کمال‌های نظری خود دست یابد و بتواند اهداف عالی خود را تعهد بخشد، به بدن نیازمند است و برای آنکه بتواند حداکثر استفاده خود را از بدن که در واقع وسیله و مرکب او می‌باشد ببرد، باید بتواند میان قوا تعادل برقرار کند که وظیفه برقراری این تعادل میان قوا برعهده قوه عاقله می‌باشد (مطهری، ۱۳۶۳، ص. ۲۲۴-۲۲۵).

شهید آیت‌الله مطهری در اخلاق اسلامی بر این باور است که وقتی آدمی به درستی خود را بشناسد و به واقعیت وجودی خود آگاه شود، در این صورت این شناخت او را بس است و دیگر احتیاج به چیزی ندارد؛ لذا همین شناخت باعث می‌شود که او به سوی فضائل رهنمون شود و از رذایل اخلاقی دور بماند. در واقع این آگاهی یافتن باعث می‌شود که انسان وقتی حقیقت وجودی و عقلانی خود را شناخت، متوجه شود که پستی و دنائت با ذات وجودی او سازگاری ندارد؛ بنابراین در تمام مراحل زندگی می‌تواند کار درست را از کار نادرست تشخیص دهد. و این آگاهی یافتن به حقیقت و ارزش

وجودی خود موجب می شود که بنیان و پایه اخلاق در وجود آدمی نهاده شده شود (همان، ج. ۲۲، ص. ۶۷۱).

بنابراین، در باب اخلاق اسلامی شهید آیت الله مطهری می گوید: «در اسلام روح انسان به منزله یک شیء نفیس تلقی شده است و اخلاق خوب به عنوان اشیاء متناسب با این شیء نفیس و اخلاق رذیله به عنوان اشیاء نامتناسب با این شیء نفیس که آن را از ارزش می اندازد، تلقی گردیده است.» (همان، ۱۳۷۹، ج. ۲۲، ص. ۶۵۶) همچنین با استناد به روایت «مَنْ كَرَّمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ لَمْ يَهْنُهَا بِالْمَعْصِيَةِ؛ هر که برای نفس (شخصیت) خود احترام قائل باشد، آن را با معصیت خوار نمی گرداند» (نهج البلاغه، حکمت ۴۵۸، ص. ۵۵۵) و با استناد به آیه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا؛ به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب هایی که در اختیارشان گذاشتیم] سوار کردیم، و به آنان از نعمت های پاکیزه روزی بخشیدیم، و آنان را بر بسیاری از آفریده های خود برتری کامل دادیم.» (اسراء/۷۰) بر این نکته تأکید دارد که در صورتی آدمی احساس شرافت و بزرگواری می کند که بر اساس کرامت نفس، ارزش واقعی فرد شناخته شود و از آنجا که کارهای ناشایست در نظر او ناپسند جلوه می کند، او از آنها اجتناب می کند. در مقابل، در صورتی فرد به کار زشت و ناپسند دست می زند که بزرگواری و کرامت را احساس نکند. بنابراین در کلام شهید آیت الله مطهری، کرامت و شرافت آدمی کاملاً با ذات و سرشت او آمیخته شده است و همین امر، اخلاق است که در سرشت آدمی نهفته است (همان، ۱۳۹۲، ج. ۲۲، ص. ۴۰۹).

در بحث فلسفه اخلاق نیز شهید آیت الله مطهری موضوع گزاره های اخلاقی را همه افعال و اوصاف اختیاری انسان می داند، و همچنین مفاهیمی مانند حسن و قبح (یا خوب و بد)، باید و نباید، درست و نادرست، فضیلت و رذیلت، مسئولیت و وظیفه از جمله مفاهیمی است که در آثار شهید آیت الله مطهری به عنوان محمول گزاره های اخلاقی یاد شده است. و چون باید و نباید اساس مفاهیم الزامی و حسن و قبح (یا خوب و بد) اساس مفاهیم ارزشی است و بقیه مفاهیم به گونه ای به این دو باز می گردد، لذا به تعریف این دو می پردازیم. شهید آیت الله مطهری حسن و قبح را امری درونی دانسته و معتقد است که این صفت از قلب آدمی ادراک می شود نه از عقل؛ لذا حسن و قبح، زیبایی و زشتی است که انسان احساس می کند و از عقل ادراک نمی کند. این است که فطرت ناخودآگاه آدمی آنچه را که خداوند زیبایی آن را از آدمی خواسته است درک می کند؛ لذا هرچه را از خدا می بیند زیبا می بیند (مطهری، ۱۳۷۴، ص. ۱۳۱). در باب باید و نباید ایشان بیان می کند که فعل اخلاقی با صرف اذعان به مفید بودن یا نبودن آن فعل اتفاق نمی افتد، بلکه باید حکم انشایی نیز در

پی آن وجود داشته باشد. بنابراین در وقوع یک فعل اختیاری: اولاً باید آن فعل قابل تصور باشد، ثانیاً اراده بر انجام یا ترک آن وجود داشته باشد، ثالثاً تصدیقی درباره مفید بودن یا نبودن آن اتفاق بیفتد، رابعاً حکم انشایی یعنی باید یا نبایدی در کار باشد و خامساً تصمیم بر انجام یا ترک آن نیز وجود داشته باشد. پس نتیجه اینکه انشایی بودن در گزاره‌های اخلاقی بسیار اهمیت دارد؛ یعنی برای انجام یک فعل اخلاقی فقط حکم اخباری لازم نیست، بلکه باید و باید نیز در پی آن باید وجود داشته باشد (مطهری، ۱۳۶۳، ص. ۲۰۲).

در بررسی تطبیقی با نگاه علامه جوادی آملی، ایشان بر این باورند که فلسفه اخلاق یعنی حکمت نظری و عملی، لفظ «باید» را مشترک لفظی می‌دانند؛ یعنی این لفظ در حکمت نظری و عملی (اخلاق و فقه) با هم متفاوت است. یکی از فرق‌های این دو این است که در حکمت نظری قضایایی که دارای باید می‌باشند خبری هستند، اگرچه در ظاهر این قضایا امر انشائی باشد، اما در حکمت عملی یعنی قضایای اخلاقی و اخلاق انشائی را در بر می‌گیرد، اگرچه در ظاهر این قضایا امر خبری باشد. به عبارتی دیگر می‌توان گفت که این قضایا در واقع قضیه نیستند بلکه انشاء هستند. تفاوت دیگری که ایشان به آن اذعان دارد در محمول قضایا می‌باشد. در حکمت نظری قضایا سه محمول حتمی الوقوع، ممتنع الوقوع و نه قطعی الوقوع و نه ممتنع الوقوع دارند، اما در حکمت عملی پنج محمول وجود دارد که شامل واجب، مستحب، حرام، مکروه و مباح می‌باشد. در حکمت نظری از آنجا که اولویت معنایی ندارد، لذا مستحب و مکروه نیز وجود ندارد؛ یعنی در حکمت نظری با اولویت موجود و یا اولویت معدوم هیچ چیز به وجود نمی‌آید؛ یعنی چیزی موجود یا معدوم نمی‌شود تا زمانی که وجود و عدم برای آن چیز ضروری نباشد. اما چون در حکمت عملی منشاء کارها اراده و تکلیف آدمی است که یا باید انجام بدهد (وجوب)، انجام بدهد بهتر است اما بایستی در کار نیست (استحباب)، حتماً باید ترک کند (حرمت)، اگر ترک کند خوب است اما لازم نیست حتماً ترک کند (کراهت)، یا دو سمت مساوی است (اباحه)، لذا پنج نوع محمول وجود دارد (همان، ص. ۳۷). همچنین ایشان در اخلاق، حسن و قبح شرعی که دیدگاه اشاعره است را رد می‌کند و بر حسن و قبح ذاتی اعتقاد دارد؛ بنابراین گزاره‌های اخلاقی را انشائی که وابسته بر واقعیت‌های عینی است می‌دانند.

اخلاق از دیدگاه شهید آیت‌الله مطهری تماماً از جنس پرستش و عبودیت است؛ یعنی پرستش حقیقتی نهفته در وجود همه‌ی انسان‌هاست؛ خواه آن را آگاهانه بشناسیم یا ناخودآگاه. مثل عبادات

ظاهری (نماز، حج، ...) نمود بیرونی این حقیقت هستند. در واقع شهید آیت الله مطهری سه نظریه اخلاقی، زیبایی‌شناختی، وجدانی و عاطفی را بیان می‌کند. در نظریه اخلاقی، شهید آیت الله مطهری یک حقیقتی را در وجود آدمی تفسیر می‌کند که همان پرستش است و اعمال ظاهری مانند نماز، حج، روزه و غیره را عبادات می‌گوید که عبادات، حقیقت پرستش را شکل می‌دهند. حقیقت پرستش در عمق فطرت آدمی، چه به آن آگاه باشد و چه نباشد، وجود دارد. بنابراین انسان به طور فطری و ذاتی به دنبال خداوند می‌رود و او را می‌شناسد؛ مانند احساس گرسنگی که انسان هنگامی که گرسنه می‌شود به طور غریزی و فطری در پی غذا می‌رود. لذا اخلاق نیز به همین صورت است؛ یعنی انسان به طور فطری به دنبال اخلاقی می‌رود که با کرامت انسانی سازگار بوده و انسان از انجام آن احساس بزرگواری بکند. این مدل رفتار حتی اگر با منافع آدمی سازگار نباشد، با منطق طبیعی و عقلی انسان سازگار و همسو است. لذا حس درونی و الهاماتی که انسان از خداشناسی فطری می‌گیرد، همان ریشه اخلاق می‌باشد (مطهری، ۱۳۹۲، ج. ۲۲، ص. ۵۴۱-۵۵۱).

با بررسی نگاه آیت الله جوادی آملی دریافت می‌شود که تخلق روح به اخلاق موجب به‌دست آوردن حسن فاعلی می‌گردد و هنگامی که همراه با نیرو و اعتقاد به اخلاق عمل کند، پس آدمی به ملکات نفسانی مزین می‌گردد. ملکات نفسانی که دارای موجودات واقعی هستند و در جهان کنونی و جهان پس از مرگ نیز آثار واقعی را خواهند داشت. استاد جوادی آملی درباره فضائل و رذائل اخلاقی می‌فرماید: هنگامی که آدمی از برکات محروم می‌گردد، دارای رذائل اخلاقی می‌گردد و هنگامی که به برکات اخلاقی متنعم می‌شود، فضایل اخلاقی را دارا می‌گردد (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص. ۱۰۷). هدف اخلاق، تکامل فرد می‌باشد و بعد از آن تکامل جامعه به دنبال تکامل فردی ایجاد می‌شود؛ چرا که جامعه برتر توسط افراد برتر ساخته می‌شود. پس به لحاظ هنجاری در راستای فضیلت و ناشی از فضیلت بودن معیار فعل نیک می‌باشد. و این به معنای اینکه حسن و قبح فعلی نفی شود و نتایج عمل در نظر گرفته نشود نمی‌باشد؛ یعنی شخص فضیلت‌مند دارای بصیرتی می‌شود که می‌تواند افعال نیک و غایات آن را تشخیص دهد. فلذا تکامل امری تشکیکی و مدرج است. بنابراین اگرچه شرط لازم برای تکامل، اخلاق می‌باشد اما شرط کافی نیست. فلذا غایت نهایی تکامل از توجهات به معارف عرفان عملی و سلوک حاصل می‌گردد. «جهات اوسط» را اخلاق علمی می‌گویند؛ یعنی آدمی در این مرحله متخلق می‌شود بر این معنا که آدمی مرتکب گناه و حرام نشود و منافع و مصالح خود را بر منافع و مصالح امت ترجیح ندهد؛ یعنی اعمال واجب و

مستحب را انجام می‌دهد اگرچه برایش سخت باشد که این، «جهاد اوسط» است. اما اینکه آدمی تلاش کند که از خود بالا بیاورد و آنچه را که انبیای الهی وعده داده‌اند را هم اکنون ببیند، «عرفان عملی» است (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۲۴، ص. ۱۱۴).

فطرت از دیدگاه شهید آیت‌الله مطهری و آیت‌الله جوادی آملی

در قرآن اصطلاح فطرت به معنای درک و تفکر شهودی آدمی به جهان آفرینش و میل آگاهانه و عبادت خاشعانه خداوند باری تعالی می‌باشد. لذا این فطرت کاملاً اختصاص به آدمی دارد و باعث می‌شود که انسان از همه حیوانات و از همه موجودات متمایز شود که در واقع این همان درک و تفکر شهودی و میل آگاهانه‌ی اوست. در باب ملاک فطری بودن، عواملی بیان شده است از جمله اکتسابی نبودن، تغییرناپذیر بودن، همگانی بودن که معیار تعالی آدمی است و همچنین این قضایای فطری در حوزه پیش و درک آدمی قرار دارد (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص. ۲۶).

امام علی علیه السلام کلمه اخلاص را مساوی با فطرت می‌داند (نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰). ایشان می‌فرمایند در واقع این کلمه به این معناست که وقتی انسان خداوند را بشناسد و به وحدانیت خداوند اقرار کند و به پیامبری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و رسالت او ایمان بیاورد، در واقع براساس فطرت عمل کرده است. لذا وقتی انسان در مسیر خداشناسی قدم برمی‌دارد و ویژگی‌هایی را در این مسیر به دست آورد، همان فطرت را نمایان کرده است. در روایات نیز می‌بینیم که «فطرت الله» یعنی همان اسلام، توحید، شناخت خداوند متعال، ایمان به پیامبری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ایمان به امامت حضرت علی علیه السلام که در واقع همه این‌ها به یک چیز بر می‌گردد که همان فطرت می‌باشد (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص. ۱۴۴).

اصلی حیاتی در جهان‌بینی اسلامی بحث فطرت می‌باشد و در قرآن آیات متعددی به این حقیقت اشاره دارد و لذا با عنوان نفخه توحیدی، مقام خلیفه‌اللهی، امانت الهی و ودیعه الهی از آن یاد می‌شود که این، ارتباط تنگاتنگ فطرت انسانی با بحث توحید در ذات آدمی را نشان می‌دهد. به بیان شهید آیت‌الله مطهری، در قرآن بحث فطرت به اندازه‌ای ریشه‌دار و عمیق است که بر اساس فطرت، تمامی معارف قرآن بنا شده است (مطهری، ۱۳۹۶، ص. ۱۸۴). بنابراین لفظ فطرت صرفاً یک مسئله نظری و بی‌تأثیر در سایر حوزه‌ها نمی‌باشد، بلکه در اکثر علوم نظری و عملی مانند فلسفه اخلاق (به معنای گرایش آدمی به خیر و امور اخلاقی و بحث نسبیت یا اطلاق گزاره اخلاقی)، فلسفه تاریخ (به معنای ماهیت تاریخ و سنن)، فقه و فلسفه حقوق و فلسفه سیاست (به معنای بحث عدالت و نحوه حقوق طبیعی ناظر بر استعدادهای فطری آدمی) و جامعه‌شناسی (به معنای گرایش آدمی به بودن در

جامعه و نیاز به وجود جوامع و وجود فرهنگ و ایدئولوژی در جامعه) اثر دارد. و بنابراین از آنجا که اگر اصل فطرت شناخته نشود معارف اسلامی مغفول باقی می‌ماند، لذا در آثار شهید آیت‌الله مطهری ملاحظه می‌شود که اصل فطرت به معنای «اصل مادر»، «ام‌المسائل» و «ام‌المعارف» در فرهنگ اسلامی نام برده شده است (مطهری، ۱۳۷۵، ۱۰۰ و ۱۹۶؛ مطهری، ۱۳۹۸، ص. ۲۳).

در دیدگاه شهید آیت‌الله مطهری، فطرت از ماده «فَطَرَ» که مصدر نوعی باب فعل و به معنای نحوه خاص و ابداعی خلقت آدمی که نشان‌دهنده تفاوت و اختلاف کیفی و ماهوی خلقت آدمی با سایر گونه‌های خلقت است، می‌باشد (مطهری، ۱۳۹۸، ص. ۸۱ و ۸۲). در تبیین این تعریف شهید آیت‌الله مطهری می‌فرماید: مقصود از خلقت ابتدایی که به آن اختراع نیز گفته می‌شود، یک کار غیر تقلیدی است که کار خداست، در حالی که کاری که بشر انجام می‌دهد به طور معمول تقلید است چرا که عناصر تقلید در آن وجود دارد. اما اینکه این تقلید به چه معناست؟ یعنی که بشر از طبیعت تقلید کرده است؛ یعنی در طبیعت الگویی وجود دارد که فرد بر اساس آن وسیله‌ای می‌سازد. بنابراین طبیعت را به الگو می‌گیرد. اما خداوند در کار خود از هیچ چیز تقلید نکرده است، بلکه هر چیزی که در عالم وجود دارد صنع خداوند متعال می‌باشد و بر صنع او هیچ چیز مقدم نمی‌باشد. لذا کلمه «فطر» را مساوی با اختراع و ابداع نامیده‌اند (مطهری، ۱۳۶۹، ص. ۲۰-۲۱). بنابراین فطرت به معنای این است که خداوند به آدم حقیقتی را عنایت فرموده است که در سیر خلقت او تحولاتی را ایجاد نموده است که این در اثر تحولات اولیه در مراتب خلقت آدمی توسط خداوند به وجود آمده است؛ به این معنا که خلقت آدمی نسبت به خداوند در میان خلائق دیگر عالی‌ترین مراتب قریبی و وجودی را دارد (مؤمنون / ۱۴). در قرآن کریم کلمه فطرت فقط در یک آیه از قرآن آمده است (روم / ۳۰) و لذا به نظر می‌رسد که این کلمه پیش از قرآن استعمال آن سابقه نداشته است (مطهری، ۱۳۶۹، ص. ۱۴).

علامه جوادی آملی با اختلاف جزئی در نگاهی متفاوت از نگاه شهید آیت‌الله مطهری، برای فطرت دو تعریف عام و خاص را بیان می‌کند. تعریف عام که همه موجودات از جمله مادی و مجرد را در بر می‌گیرد، به این معناست که فطرت از ماده «فطر» است که به معنای گشودن شیء، ابداع و اختراع و شکافتن می‌باشد و چون شکافتن پرده عدم و اظهار هستی به معنای آفرینش و خلقت الهی می‌باشد، یکی دیگر از معانی کلمه فطرت خلقت و آفرینش است؛ البته که در خلقت و آفرینش ابداع و اختراعی در کار باشد. که در آیه «الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ سپاس خدای را که پدیدآورنده آسمان و زمین است» (فاطر: ۱) ناظر بر معنای عام فطرت می‌باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص.

۲۳. در معنای خاص فطرت، ایشان می‌فرمایند این واژه که درباره انسان به کار می‌رود، سرشت خاص و خلقت ویژه انسان را شامل می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص. ۲۴).

در دیدگاه فلسفی شهید آیت‌الله مطهری، فطرت «مایه اصلی ابعاد انسانی انسان یعنی صورت نوعی انسان و مبدا فصل او و نفس ناطقه اوست که در عوامل خلقت تکون می‌یابد» (مطهری، ۱۳۷۵، ص. ۱۰۰). به این معنا که آدمی صورت انسانی به شکل «نفس مجرد» را پس از طی مراحل مختلف دریافت می‌کند. بنابراین با بعدی که سازنده پایه شخصیت اوست در مسیر حرکت جوهری عمومی پا به جهان می‌گذارد (مطهری، ۱۳۷۵، ص. ۸۲). بنابراین اگرچه در نگاه فلسفی صورت اخیر انسان ادراک کلیات است، اما در بینش اسلامی کمال نهایی انسان فطرت الهی اوست؛ به این معنا که آدمی حیوانی است که به او امکان معرفت کامل به توحید، یعنی دستیابی به مقام خلیفه‌اللهی و در برگرفتن بزرگترین امانت الهی داده شده است و عقل و سایر فطریات از لوازم و آثار آن می‌باشد.

از آنجا که مصادیق فطرت متنوع بوده، شهید آیت‌الله مطهری دو گروه بینش‌ها و گرایش‌ها را در امور فطری دسته‌بندی می‌کند. ایشان اصول اولیه تفکر را بینش‌های فطری و اموری مانند حقیقت‌جویی، گرایش به زیبایی، عشق و پرستش را از گرایش‌های فطری می‌داند (ر.ک: مطهری، ۱۳۹۸). با توجه به اینکه از عوامل تاثیرگذار در شناخت، مصادیق فطرت است و چون غیر اکتسابی بودن، عنصر اساسی در امور فطری است و اینکه هرگاه امری همراه با خلقت باشد امری غیر اکتسابی است، بنابراین به نظر می‌رسد می‌توان امور فطری را به دو دسته فطرت‌گرایشی، به معنای فطرت دل و احساسی و فطرت شناختی، به معنای فطرت ادراکی و عقل، طبقه‌بندی کرد (مطهری، ۱۳۶۹، ص. ۶۱). بنابراین همانطور که عقل را بر دو قسم نظری و عملی تقسیم می‌کنند، امور فطری نیز دو قسمت می‌شود: فطریات شناخت و دیگری فطریات گرایش.

فطرت شناخت در نگاه شهید آیت‌الله مطهری یعنی در میان همه انسان‌ها اصول فکری مشترکی وجود دارد. همانطور که گفته می‌شود به صورت بالقوه در ذهن هر کس ادراکاتی وجود دارد، اگرچه در ذهن بعضی به صورت بالفعل موجود نیست و یا خلاف آن وجود دارد. مانند آنچه از معلومات که نه به صورت حصولی بلکه به صورت حضوری در نفس آدمی وجود دارد که صدرالمتالهین هم معرفت به ذات حق را فطری قلمداد کرده و از این قبیل می‌داند (مطهری، ۱۳۶۹، ص. ۱۸۳).

از طرفی شهید آیت‌الله مطهری معرفت انسان به خود و قوای خود که در واقع هویت فردی آدمی را تشکیل می‌دهد از جمله اولین ادراکات فطری او می‌داند. به این معنا که به انسان نفسی

عطا شده است که می‌تواند خود و فقط خود را در اولین مرحله درک کند. اما به صورت بالقوه یک سلسله گرایش‌ها و ادراکات ویژه در او وجود دارد که ویژگی فطری و خاص انسان بوده که این‌ها در بقیه حیوانات وجود نداشته است (مطهری، ۱۳۹۸، ص. ۴۰). لذا ادراکات اکتسابی و حصولی غالب ادراکات آدمیست. آن بخش از ادراکات که اکتسابی و حصولی نمی‌باشد، ادراکاتی هستند که اصول قضاوت‌های آدمی را تشکیل می‌دهند که این ادراکات از نظر فلاسفه اسلامی، معلومات فطری نامیده می‌شوند. البته که این ادراکات به صورت بالقوه در ذهن آدمی وجود دارد و بر ذهن عرضه می‌شود و لذا به دلیل احتیاج ندارد؛ یعنی انسان با ذهن خود آنها را درک می‌کند و بر اساس آن حکم می‌دهد. بنابراین در وجود آدمی به صورت بالفعل وجود ندارد و اکتسابی نمی‌باشد (مطهری، ۱۳۶۹، ص. ۱۱۳؛ مطهری، ۱۳۹۸، ص. ۶۱).

نوع دوم از فطریات، فطریات گرایشی یا احساسی می‌باشد که در میان عموم انسان‌ها به طور دائمی وجود دارد. بر اصیل بودن این گرایش‌ها روانشناسان هم اذعان دارند (مطهری، ۱۳۹۲، ج. ۳، ص. ۴۸۴-۴۸۳). شهید آیت‌الله مطهری این گرایش‌ها را به صورت غیر قابل تغییر و متعالی، کلی و عمومی، ذاتی و بالقوه قلمداد می‌کند. آنچه که آدمی را به سوی خدا و به سوی دین جذب می‌کند توجه به خداوند و دستورهای دینی، حتی احساسات می‌باشد (مطهری، ۱۳۷۵، ص. ۲۷). شهید آیت‌الله مطهری بر این باور است که لانه و آشیانه که انسان در آن رشد یافته است و در آن تکامل می‌یابد، حیوانیت انسان است. اما اینکه انسان چه در مسائل فردی و چه در مسائل اجتماعی تکامل یافته و به سوی استقلال و حاکمیت بر جنبه‌های خویش قدم برمی‌دارد تا بتواند بر محیط درونی و بیرونی خود غالب شود، انسانیت انسان است. فلذا فطریات احساسی در پنج دسته قرار می‌گیرد: ۱. حس حقیقت‌جویی که در مقوله دانایی و یا دریافت واقعیت جهان شمرده می‌شود که در واقع حس پرسشگری کودکان و تلاش‌های عقلی و علمی دانشمندان و فیلسوفان از این گرایش می‌باشد. ۲. گرایش به خیر و فضیلت که در مقوله اخلاق و خیرخواهی قرار می‌گیرد و لذا احساسات و کنش‌هایی مانند ایشار و نیکوکاری در این گرایش قرار می‌گیرد؛ همچنین منفعت شخصی و خودمحوری نیز در این گرایش قرار دارد. ۳. گرایش به جمال و زیبایی آفرینی و زیبایی دوستی که در نوع انسانی وجود دارد، من جمله این گرایش می‌باشد و لذا توجه به زیبایی آفرینی، توجه به زیبایی ظاهر و نوع پوشش از جمله این گرایش قرار دارد. ۴. گرایش به اختراع و ابداع که در واقع آدمی در عرصه‌های مختلف به ابتکار و نوآوری دست می‌زند؛ مانند ابتکار یک کودک در یک کار دستی تا

ابتکار یک استاد دانشگاه در نحوه تدریس. لذا این ابداع و اختراع هم مطلوب به ذات است و هم مطلوب بالغیر؛ چرا که مواردی را تلقی می‌کند که هم مورد علاقه انسان است و هم احتیاجات انسان در زندگی را برطرف می‌کند. ۵. گرایش به پرستش و عشق؛ چرا که عشق همواره در زندگی آدمی به صورت مادی و معنوی وجود دارد که وجه مشترک عشق مادی و معنوی گذشتن از خود و فناء در معشوق می‌باشد (مطهری، ۱۳۹۲، ج. ۳، ص. ۴۹۲-۵۰۹). همچنین مطهری گرایش‌های فطری دیگری مانند گرایش به قدرت، گرایش به جاودانگی و... را نیز بیان کرده‌اند که البته متذکر شده‌اند که همه این گرایش‌ها به کمال نامتناهی که یک گرایش اصلی و محوری است باز می‌گردد (مطهری، ۱۳۹۸، ص. ۳۱؛ مطهری، ۱۳۹۱، ج. ۱۱، ص. ۶۱). اگرچه این گرایش‌ها در همه انسان‌ها وجود دارد، اما انسان‌ها فقط بر اساس استعدادها و توانایی‌های خویش می‌توانند بخشی از آنها را به صورت بالفعل در بیاورند. لذا می‌توان میان فطرت عمومی و فطرت فردی تفاوت قائل شد. پس آن قسمت از استعدادها و توانایی‌هایی که هر فردی آن را از حالت بالقوه به حالت بالفعل درمی‌آورد و شاکله فطری فردی و شخصیتی خود را به وجود می‌آورد، «فطرت فردی» می‌گویند و آن قسمت از استعدادها و توانایی‌هایی که در همه انسان‌ها به صورت عمومی وجود دارد را «فطرت عمومی» می‌گویند (مطهری، ۱۳۹۲، ج. ۲، ص. ۴۰۱-۴۰۲).

در بررسی آرای آیت‌الله جوادی آملی دریافت شد که در باب اقسام فطریات، عقل به دو قسمت نظری و عملی تقسیم می‌کنند و می‌فرمایند: بود و نبود، هست و نیست که مربوط به امور طبیعی و منطق الهیات و در واقع حکمت نظری باشد را عقل نظری می‌نامند. اما آن عقلی که کارش ادراک نباشد بلکه اموری مانند عزم و اخلاص و ایمان و تولا و تبرا را تحریک کند، مربوط به عقل عملی است. پس آنچه که با عقل نظری در ارتباط است تمام اندیشه‌ها می‌باشد و آنچه که با عقل عملی در ارتباط است گرایش‌های صحیح می‌باشد. بنابراین آنچه که به حکمت عملی مربوط می‌باشد وزیر مجموعه عقل نظری آدمی می‌باشد، همان دانشی است که به باید و نباید آدمی یعنی اخلاق و تهذیب نفس و... می‌پردازد (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص. ۲۹-۳۲) همچنین ایشان می‌فرمایند وقتی عقل بر دو قسمت تقسیم می‌شود، امور فطریات نیز به دو قسمت تقسیم‌بندی می‌شود. قسمت اول به مسائل علمی مربوط می‌شود و قسمت دوم به امور عملی مربوط است (همان، ص. ۳۲). ایشان بیان می‌کنند که ملاک فطری بودن مفاهیم و قضایا در حوزه شناخت فطری آدمی یا به عبارتی مسائل مرتبط با حکمت نظری و حکمت عملی، همان بدیهی و اولی بودن آنها می‌باشد. اما در حوزه گرایش‌های

فطری که به عقل عملی مرتبط می‌باشد، اینکه انسان طبعاً به سوی کارها گرایش داشته باشد ملاک فطری بودن آن می‌باشد. پس کاری که آدمی انجام می‌دهد هم با هدفی که دارد و هم با ساختار درونی آدمی سازگار و هماهنگ است (همان، ص. ۳۰-۳۱). لذا ملاحظه می‌شود که آیت الله جوادی آملی نیز مانند شهید آیت الله مطهری با اندکی تفاوت در جزئیات، فطریات را در دو دسته حوزه شناخت و حوزه گرایش تقسیم‌بندی می‌کند.

نگاه آیه الله جوادی آملی در حوزه شناخت با حوزه شناخت شهید آیت الله مطهری فرق دارد. از نظر شهید آیت الله مطهری معرفت انسان به خود و قوای خود که در واقع هویت فردی آدمی را تشکیل می‌دهد از جمله اولین ادراکات فطری او می‌باشد، به این معنا که به انسان نفسی اعطا شده است که می‌تواند خود فقط و فقط خود را در اولین مرحله درک کند. اما به صورت بالقوه یک سلسله گرایش‌ها و ادراکات ویژه در او وجود دارد و ویژگی فطری و خاص انسان بوده که این‌ها در بقیه حیوانات وجود نداشته است (مطهری، ۱۳۹۸، ص. ۴۰). لذا ادراکات اکتسابی و حصولی غالب ادراکات آدمیست؛ آن بخش از ادراکات که اکتسابی و حصولی نمی‌باشد ادراکاتی هستند که اصول قضاوت‌های آدمی را تشکیل می‌دهند که این ادراکات از نظر فلاسفه اسلامی، معلومات فطری نامیده می‌شوند (مطهری، ۱۳۶۹، ۱۱۳؛ مطهری، ۱۳۹۸، ص. ۶۱).

شناخت‌های فطری انسان را علامه جوادی آملی به دو صورت حصولی و حضوری قرار می‌دهد. بنابراین مفاهیم فطری که چه به صورت تصویری و یا به صورت تصدیقی باشند، مفاهیمی هستند که به وسیله ذهن انسان از خارج انتزاع می‌شود که شناخت‌های فطری حصولی می‌باشد. بنابراین ذهن آدمی بدون نیاز به دلیلی بعد از اینکه به سبب حس، مفاهیم تصویری را درک می‌کند، می‌تواند بین تصورات پیوند یا طرد ضروری را درک کند. لذا آشکار بودن چنین پیوند وجودی یا طرد عدمی برای نفس نیازی به دلیل ندارد (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص. ۲۸). حقایق فطری به معنای درجات عینی وجود مشهود و مراتب خارجی هستی که در واقع عین و مانند ذات آدمی هستند که شناخت‌های حضوری فطری را بیان می‌دارد و از آنجا که این حقایق عینی همراه با روح انسان خلق شده‌اند، با مفاهیم حصولی متفاوت هستند. فلذا درک وجود روح از حقایق هست که انسان با استفاده از علم حضوری آن را درک می‌کند که البته شکوفایی روح به تعلیم و علم حصولی نیازمند است (همان، ص. ۲۸). پس در نگاه علامه جوادی آملی، اینکه انسان به صورت غیر اکتسابی به چیزی شناخت داشته باشد، شناخت فطری است؛ مانند اینکه انسان به اولیات و بدیهیات به صورت فطری و بدون آنکه از

جایی آن را آموزش دیده باشد، علم دارد (همان، ص. ۱۹۶).

اخلاق فطری از دیدگاه شهید آیت‌الله مطهری و آیت‌الله جوادی آملی

از مهم‌ترین مبانی دیدگاه اخلاقی شهید آیت‌الله مطهری بحث فطری بودن اخلاق است که دلایلی را ایشان بر اینکه گرایش اخلاقی در فطرت و نهاد بشر وجود دارد ذکر می‌کنند که عبارت است از:

۱. براساس دیدگاه شهید آیت‌الله مطهری انسان دارای یک نفس ذومراتب می‌باشد. مرتبه‌ای از نفس به ابعاد حیوانی یعنی برآوردن امیال و خواسته‌های طبیعی توجه دارد که این مرتبه نفس طفیلی او محسوب می‌شود و لذا نفس واقعی انسان نمی‌باشد. مرتبه دیگری از نفس که نفخه‌ای از روح الهی را به تعبیر قرآن دارا می‌باشد، به ابعاد عالی انسانی و اراده اخلاقی توجه دارد که نفس اصیل است. بنابراین هرگاه نفس طفیلی غالب شود انسان احساس شکست می‌کند و هرگاه نفس خودی و اصیل غالب گردد انسان احساس پیروزی می‌کند. بر اساس این مستند شهید آیت‌الله مطهری با تکیه بر روایات می‌گوید: «در اسلام روح انسان به منزله یک شیء نفیس تلقی شده است و اخلاق خوب به عنوان اشیا متناسب با این شیء نفیس و اخلاق رذیله به عنوان اشیا نامتناسب با این شیء نفیس که آن را از ارزش می‌اندازد، تلقی گردیده است. در این تعبیر انسان دارای یک سرمایه بسیار پر ارزش تلقی شده که آن همان خود اوست» (مطهری، ۱۳۹۲، ج. ۲۲، ص. ۶۵۶). فلذا ایشان در باب اخلاق فطری بیان می‌دارند که: «آن نقطه‌ای از روح انسان که اسلام روی آن دست گذاشته است برای احیای اخلاق انسانی و برای اینکه انسان را به سوی اخلاق سوق بدهد کرامت و عزت نفس است» (همان، ص. ۵۶۰).

۲. شهید آیت‌الله مطهری سه نظریه اخلاقی، عاطفی، وجدانی و زیبایی‌شناختی را مطرح می‌کنند و معتقد هستند که از میان این دیدگاه‌ها هرکدام یک قسمت از حقیقت را دربردارند و نه تمام آن را، اما تمام حقیقت این است که اخلاق از جنس پرستش و عبودیت می‌باشد. به این معنا که یک حقیقتی در وجود آدمی است که پرستش است و عباداتی مانند نماز و روزه و... به این حقیقت شکل می‌دهند. بنابراین چه آدمی بداند و چه نداند چنین حقیقتی در عمق فطرت او وجود دارد. پس ممکن است به صورت آگاهانه و به صورت غیرآگاهانه پرستش را انجام دهد. بنابراین همانطور که انسان خدا را در فطرت و نهاد خود می‌شناسد و در پی آن می‌رود، اخلاق نیز به همین صورت است؛ یعنی انسان کارهای اخلاقی را در نهاد خود پسندیده می‌داند و لذا وقتی به آنها عمل می‌کند احساس بزرگواری می‌کند. این حس اخلاقی جدای از حس خداشناسی نمی‌باشد. به همین دلیل

است که اسلام در نهاد آدمی به صورت فطری وجود دارد و آن را می‌شناسد. بنابراین این حس درونی و الهاماتی که در واقع از خداشناسی نشأت گرفته است، ریشه در اخلاق دارد (مطهری، ۱۳۹۲، ج. ۲۲، ص. ۵۴۱-۵۵۱).

۳. شهید آیت الله مطهری اخلاق را امتداد حقیقت عبودیت در نهاد انسان می‌داند و با استدلال‌هایی چون دو ساحت بودن نفس، پیوند کرامت انسانی با فضایل و نقش خودشناسی، فطری بودن آن را اثبات می‌کند. از دید او وجدان اخلاقی پیش از عقل در انسان حضور دارد؛ همان‌گونه که گرسنگی نشانه فطری نیاز بدن است، انزجار از دروغ نشانه فطری سلامت روح است. بدین‌سان، اخلاق نه مفهوم انتزاعی بلکه بخشی زنده از فطرت و زیست انسانی است (مطهری، ۱۳۹۲، ص. ۱۶۹-۱۷۴).

۴. دلیل دیگری که شهید آیت الله مطهری بر فطری بودن اخلاق بیان می‌کند تکیه بر روایات می‌باشد. که در روایت «مَنْ كَرَّمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ لَمْ يَهْنُهَا بِالْمَعْصِيَةِ؛ هر که برای نفس (شخصیت) خود احترام قائل باشد، آن را با معصیت خوار نمی‌گرداند» (نهج البلاغه، حکمت ۵۵۵، ۴۵۸) از جمله روایاتی هستند که شهید آیت الله مطهری در مبحث کرامت نفس به آن استناد می‌کند که اگر ارزش واقعی نفس شناخته شود و انسان در خود احساس شرافت و بزرگواری کند، لذا کارهای پست و ناشایست در نگاه او ناپسند جلوه خواهد کرد. پس بر اساس آیات و روایات در اخلاق اسلامی، عامل روی آوردن انسان به فضایل اخلاقی و رویگردانی از رذائل اخلاقی عزت و کرامت نفس می‌باشد (مطهری، ۱۳۹۲، ج. ۲۲، ص. ۴۰۹).

۵. شهید آیت الله مطهری استدلال می‌کند که از آنجا که روح انسان ذاتی نفیس و برخوردار از کرامت است، اخلاق نیکو با این گوهر نفیس تناسب دارد؛ در نتیجه، روح انسان ذاتاً به سوی احیای این فضایل اخلاقی حرکت می‌کند (مطهری، ۱۳۹۲، ج. ۲۲، ص. ۵۶۰).

۶. از آنجا که در نگاه شهید آیت الله مطهری موضوع گزاره‌های اخلاقی، اختیار و انتخاب آدم است. افعال و اوصاف، باید و نباید، حسن و قبح، درست و نادرست، محمول گزاره‌های اخلاقی می‌باشد. از آنجا که باید و نباید از مفاهیم الزامی و حسن و قبح از مفاهیم ارزشی می‌باشد و باقی مفاهیم به این دو باز می‌گردد؛ شهید آیت الله مطهری در باب فطری بودن اخلاق بیان می‌دارند که از آنجا که حسن و قبح امری درونی می‌باشد یعنی از قلب انسان درک می‌شود و نه از عقل انسان؛ بنابراین فطرت به صورت ناخودآگاه آدمی را به سوی آنچه که خداوند زیبایی‌اش را خلق کرده و از انسان خواسته است رهنمون می‌شود که یکی از آنچه که خداوند انسان را به سوی آن می‌خواند، اخلاق و گرایش به امور اخلاقی است (مطهری، ۱۳۷۴، ص. ۱۳۱).

۷. شهید آیت‌الله مطهری در نیاز انسان به صورت فطری به اخلاق به این اشاره می‌کند که اخلاق از اهداف مهم بعثت پیامبر اکرم می‌باشد و اینکه شرط کمال آدم اخلاق است و وجه تمایز انسان با حیوانات از جهت استعداد ترقی و تکامل در انسان می‌باشد و اخلاق به انسان کمک می‌کند تا خود را تربیت کند؛ لذا اخلاق به صورت فطری در نهاد آدمی وجود دارد (مطهری، ۱۳۸۵، ص. ۱۱۷).

آیت‌الله جوادی آملی نیز در بحث اخلاق فطری بر دلایلی استناد می‌کنند از جمله:

۱. برای شناخت امور فطری و تبیین فطرت یکی از بهترین راه‌ها بررسی دلیل نقلی است که با مراجعه به آیات قرآن و روایات معصومین چنین حقایقی شناخته و تبیین می‌شود. لذا در باب شناخت امور فطری علامه جوادی آملی بیان می‌دارند که هست‌ها و نیست‌ها و بخشی از آن التزام عملی به بایدها و نبایدها که در واقع اصول اساسی در دین اسلام می‌باشد، فطری است و فطری بودن این امور به این معناست که با خواسته‌های نفس انسان که خداوند به او الهام کرده است متناسب است. همانطور که در آیه «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» و قسم به نفس و آنکه آن را درست و نیکو نمود، پس بزه‌کاری و پرهیزکاری‌اش را به او الهام کرد» (سوره شمس / ۷-۸). به صورت معین در انسان شناخت نسبت به یک سلسله بدی‌ها و خوبی‌ها و کارهای ناروا و روا وجود دارد که به فجور و تقوا تعبیر می‌شود که این همان بایدها و نبایدهای فطری و به عبارتی اخلاق فطری می‌باشد. پس در قالب باید و نباید که ریشه در دستورات دینی دارد و همان تقوا و فجور را می‌رساند، خداوند از طریق الهام به نفس انسان اصول اولیه را به او آموخته است که وحی نیز از همان اصول می‌باشد. پس در نگاه علامه جوادی آملی به برخی از مسائل اخلاقی، شناخت و درک فطری وجود دارد به این معنا که اگر برخی از شناخت‌ها در بدو تولد وجود ندارد به خاطر بدیهی بودن قضیه است؛ یعنی آدمی بدون نیاز به تعلیم و استدلال آن قضیه و بدون تصور موضوع و محمول، آن را تصدیق می‌کند. پس می‌توان اخلاق را فطری دانست (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص. ۴۸).

۲. آیت‌الله جوادی بیان می‌کنند که آدمی وقتی به وجدان خود رجوع می‌کند، در می‌یابد که به سوی فضائل و کمالات مانند علم، عدالت و صداقت گرایش دارد و صاحب این فضائل را می‌ستاید. بنابراین با حس باطنی و توجه به باطن خود درباره قضایای فطری در می‌یابد که بدون اینکه به دلیل و استدلال احتیاج داشته باشد به برخی فضایل اخلاقی گرایش دارد و آنها را می‌پسندد. فلذا با وجدان خود در می‌یابد که برخی از قضایا مثل خوب بودن و درست بودن عدالت و صداقت فطری هستند؛ به این علت که آدمی بدون اینکه به استدلال انسان خوب بودن احتیاج داشته باشد همه آنها را تصدیق می‌کند. بنابراین اخلاق از امور فطری می‌باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص. ۴۷).

۳. با توجه به معنای خاص فطرت در نگاه آیت‌الله جوادی آملی که به معنی سرشت خاص و

خلقت ویژه انسان می‌باشد، از طرفی با توجه به نگاه ایشان که می‌فرمایند چیزی از نظر اخلاقی خوب است که در مجرد واقعی نفس انسان اثر مثبت دارد؛ بنابراین گزاره‌های اخلاقی متکی به مجرد نفس انسان می‌باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص. ۲۸). می‌توان نتیجه گرفت که خود اخلاق از جمله امور فطری می‌باشد. یعنی روح انسان در عالم ماده به حجاب‌های ظلمانی و نورانی محجوب است. غایت و هدف، برطرف کردن حجاب‌ها و رهایی از آنها می‌باشد. لذا کار اخلاقیست که موجب تجرد و رهایی واقعی انسان از حجاب‌ها باشد؛ یعنی در کمال حقیقی انسان تاثیرگذار باشد.

۴. اینکه آیت الله جوادی آملی شناخت‌های فطری انسان را به دو صورت حصولی و حضوری تقسیم می‌کنند و بر این باور هستند که حقایق فطری به معنای درجات عینی وجود مشهود و مراتب خارجی هستی که در واقع عین و مانند ذات آدمی هستند که شناخت‌های حضوری فطری را بیان می‌دارند. بنابراین اینکه انسان به صورت غیر اکتسابی به چیزی شناخت داشته باشد، شناخت فطری است. لذا می‌توان نتیجه گرفت که اخلاق نیز از امور فطریست که انسان به صورت اولیه و بدیهی به آن علم دارد بدون آنکه از جایی آموزش دیده باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص. ۲۸).

نتیجه‌گیری تطبیقی از نظریه اخلاق فطری نزد شهید آیت الله مطهری و آیت الله جوادی آملی

پس از واکاوی دقیق دیدگاه‌های شهید آیت الله مطهری و آیت الله جوادی آملی در باب «اخلاق فطری»، می‌توان به یک نتیجه‌گیری جامع و مشروح با ذکر جزئیات دست یافت. این دو اندیشمند، اگرچه در اصل بنیادین «فطری بودن اخلاق» هم‌داستانند، اما در تبیین سازوکار، مبنا و غایت آن، تفاوت‌های ظریف و در عین حال مکملی دارند.

الف) اشتراکات بنیادین: یک صف آرایی مشترک در برابر نسبی‌گرایی

هر دو متفکر در اصول کلیدی زیر کاملاً هم‌رأی هستند و این اشتراکات، پایه‌های نظام اخلاقی اسلام را در تقابل با نظام‌های سکولار تشکیل می‌دهد:

۱. **طرد حسن و قبح اعتباری و عقلی محض:** هر دو، دیدگاه معتزله (حسن و قبح عقلی) و به طور ویژه، نظریه «حسن و قبح شرعی» اشاعره را که اخلاق را کاملاً تابع اوامر و نواهی الهی بدون هرگونه پایه وجودشناختی می‌داند، رد می‌کنند. برای آنان، اخلاق ریشه در واقعیتی اصیل دارد.

۲. **نفی نسبی‌گرایی اخلاقی:** با استناد به آیه ۳۰ سوره روم (فطرت)، اخلاق را دارای جوهره‌ای جهانی، همگانی و تغییرناپذیر می‌دانند که در سرشت مشترک همه انسان‌ها (فطرت) ریشه دوانیده است.

۳. **الهی و وجودشناختی بودن مبانی اخلاق:** اخلاق را اموری انتزاعی یا قراردادی صرف نمی‌دانند، بلکه آن را مرتبط با حقیقت وجود انسان و رابطه او با خداوند می‌دانند. گزاره اخلاقی "خوب" است که با "حقیقت انسان" و "مسیر تکامل او" سازگار باشد.

۴. **تأکید بر کرامت ذاتی انسان:** هر دو با استناد به آیه کرامت (اسراء/۷۰) و روایاتی چون حکمت

۴۵۸ نهج البلاغه، کرامت نفس را محور گرایش به فضایل و تنفر از رذایل می‌دانند.

ب) تمایزات کلیدی: دو خوانش مکمل از یک حقیقت واحد

می‌توان تفاوت‌های این دو دیدگاه را در چند محور اصلی خلاصه کرد:

محور مقایسه	آیت‌الله عبدالله جوادی آملی	شهید مرتضی مطهری
۱. نقطه عزیمت و محوریت	غایت‌شناسی وجودی و عرفانی: تمرکز بر "غایت نهایی اخلاق" که همان "تجرد نفس" و زدودن حجاب‌های ظلمانی برای وصول به کمال حقیقی و قرب الهی است.	عمل‌گرایی اجتماعی و روان‌شناختی: تمرکز بر "کارکرد اخلاق" در زندگی فردی و اجتماعی انسان. اخلاق، سامان‌دهنده رابطه انسان با خود، دیگران و خدا در همین جهان است.
۲. مبانی انسان‌شناختی	تجرد نفس و مراتب شهود: حقیقت انسان، "نفس مجرد" است که در عالم ماده محجوب شده. اخلاق، عامل "زداینده‌گی حجاب" و زمینه‌ساز تجرد و تعالی روح است.	نفس ذو مراتب (نفس اصیل و نفس طفیلی): انسان دارای دو ساحت "نفس اصیل" (الهی، عقلانی، اخلاقی) و "نفس طفیلی" (حیوانی، امیال) است. اخلاق، نتیجه غلبه "خودی" بر "ناخودی" است.
۳. سازوکار شناخت اخلاقی	ادراک حضوری و شهود باطنی: شناخت اخلاقی، یک "ادراک حضوری" و بی‌واسطه است؛ دل، حسن عدالت را همان‌گونه مستقیم درمی‌یابد که چشم، رنگ را. این شناخت، برخاسته از الهام فجور و تقوای الهی در نفس است.	خودآگاهی عملی و وجدان بیدار: شناخت خوب و بد، از طریق "وجدان اخلاقی" که جزئی از فطرت است، به‌صورت مستقیم و پیش‌عقلی حاصل می‌شود. (مانند درک گرسنگی).
۴. نقش و جایگاه اخلاق	وسيله‌ای برای سلوک و تعالی وجودی: اخلاق، "جهاد اوسط" و مقدمه‌ای برای "عرفان عملی" است. هدف نهایی، دیدن حقایق وعده داده شده توسط انبیا در همین دنیا است. تخلق به اخلاق، باعث کسب "ملکات نفسانی" واقعی می‌شود که در جهان آخرت نیز اثرگذارند.	احیای کرامت و سامان‌دهی زندگی: اخلاق، باعث "احیای کرامت ذاتی انسان" و احساس بزرگواری می‌شود و زندگی دنیوی را معنادار و الهی می‌کند. اخلاق، "حقیقت عبودیت" در گستره زندگی است.
۵. تبیین فطرت اخلاقی	حقایق فطری درون‌زا: فطرت اخلاقی، بیشتر به مثابه "حقایق و شناخت‌های حضوری" در نهاد انسان نهفته است. شکوفایی آن نیازمند سلوک و تهذیب باطن است تا این حقایق به طور کامل مشهود شوند.	گرایش‌های فطری برون‌نما: فطرت اخلاقی در قالب "گرایش‌های فطری" عام و مشترک مانند حقیقت‌جویی، خیرخواهی، زیبایی‌طلبی و پرستش خود را نشان می‌دهد. این گرایش‌ها قابل رصد در رفتارهای روان‌شناختی و اجتماعی است.

نتیجه گیری نهایی

بررسی تطبیقی نشان می دهد که این دو دیدگاه نه در تقابل، که در طول یکدیگر و مکمل هم هستند. این تمایزات، غنای نظریه اسلامی فطرت را آشکار می سازد و نشان می دهد که فطرت الهی انسان، حقیقتی بسیط و جامع است که قابلیت تبیین از منظرهای مختلف را دارد.

نظریه شهید آیت الله مطهری، با زبان قابل فهم برای انسان معاصر و با تکیه بر روان شناسی و کارکرد اجتماعی، پل ارتباطی استوار بین اخلاق انتزاعی و زیست جهان انسانی می سازد. این دیدگاه، اخلاق را از آسمان انتزاع به زمین زندگی می آورد و نشان می دهد که فضایل اخلاقی، پاسخ به عمیق ترین نیازهای فطری و عامل عزت و کرامت انسان در همین دنیاست.

نظریه آیت الله جوادی آملی، با عمق بخشی وجودشناختی و عرفانی، غایت نهایی و باطنی اخلاق را نشان می دهد. این دیدگاه، اخلاق را در مسیر "سلوک الی الله" قرار می دهد و هدف نهایی آن را فراتر از آرامش اجتماعی، "قرب الهی" و "تجرد نفس" معرفی می کند.

به تعبیر قرآن کریم، «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم/۳۰)، فطرت الهی چنان جامعیت دارد که هم "گرایش های برونزا" و عمل گرایانه شهید آیت الله مطهری و هم "سلوک درونزا" و غایت محور آیت الله جوادی آملی را در ذیل خود جای می دهد و هر دو را در مسیر واحدی به نام "عبودیت" هدفمند می سازد. بنابراین، این دو خوانش، دو جلوه از یک حقیقت واحد هستند که با هم، تصویری کامل و چندبعدی از "اخلاق فطری" در اندیشه اسلامی ارائه می دهند.

منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه (۱۳۹۰). ترجمه محمد دشتی. تهران: انتشارات جلوه کمال.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷). مبادی اخلاق در قرآن. قم: انتشارات اسراء.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸). تفسیر تسنیم. قم: مرکز نشر اسراء، چاپ هشتم.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۴). فطرت در قرآن. قم: انتشارات اسراء.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). مفردات ألفاظ القرآن. بیروت: دارالقلم.

عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ق). کتاب التفسیر. تحقیق: هاشم رسولی محلاتی. تهران: چاپخانه علمیه.

مطهری، مرتضی (۱۳۶۹). فطرت. تهران: صدرا.

مطهری، مرتضی (۱۳۷۴). فلسفه اخلاق، ج چهاردهم. تهران: انتشارات صدرا.

مطهری، مرتضی (۱۳۸۵). حکمت‌ها و اندرزها، جلد دوم. تهران: انتشارات صدرا.

مطهری، مرتضی (۱۳۷۵). وحی و نبوت. تهران: صدرا.

مطهری، مرتضی (۱۳۷۵). انسان و ایمان. تهران: صدرا.

مطهری، مرتضی (۱۳۹۲). مجموعه آثار، جلد ۲ و ۳ و ۲۲. تهران: صدرا.

مطهری، مرتضی (۱۳۹۸). فطرت در قرآن. تهران: صدرا.

مطهری، مرتضی (۱۳۹۸). فطرت و تربیت. تهران: صدرا.

مطهری، مرتضی (۱۳۹۱). یادداشت‌ها. تهران: صدرا.